

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و برزنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

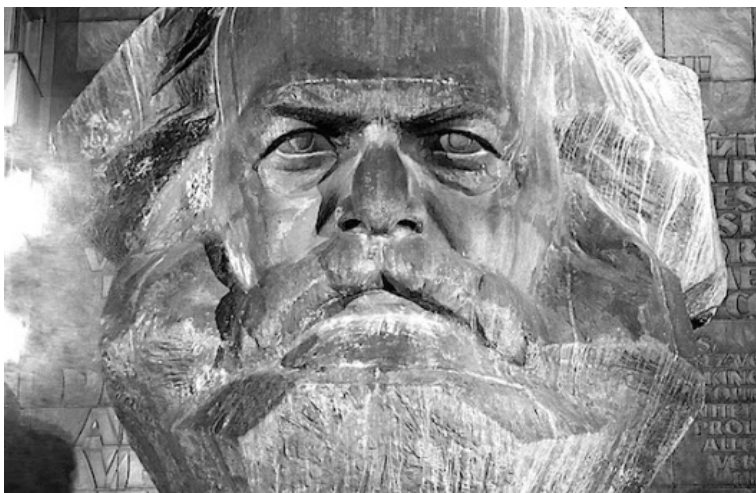
Political

سیاسی

سخنرانی کریس هجز در کنفرانس فورم چپ در نیویورک
برگردان از: پروین اشرفی
فرستنده: نذیر دلسوز
۱۰ جولای ۲۰۱۷

حق با کارل مارکس بود

• آنچه ما در سال ۲۰۰۸ دیدیم، تصویب یک دولت رفاه برای ثروتمندان بود، به نوعی سوسیالیسم دولتی برای نخبگان مالی که مارکس پیش بینی کرد. اما با این امر یک چرخه بی ثبات رونق و ورشکستگی نیز می آید و سیستم را به از هم پاشیدگی و سقوط نزدیک تر می کند. ما فقط در همان اولین دهه قرن بیست و یکم دو بار دستخوش سقوط بزرگ بازار سهام و فرو ریختن قیمت املاک و مستغلات گردیدیم ...



کنفرانس فوروم چپ در روزهای ۲۹ الی ۳۱ ماه مه در نیویورک برگزار شد. در این کنفرانس کریس هجز به پروفیسور ریچارد وولف و پروفیسور گیل داینز پیوست تا در مورد این که چرا کارل مارکس در زمانی که سرمایه داری جهانی در حال فروپاشی است، ضروری می باشد به بحث بپردازند. آنچه در زیر می خوانید سخنانی است که کریس هجز برای شروع بحث ایراد نمود.

کارل مارکس دینامیسم ویژه سرمایه داری، یا آنچه که او "شیوه تولید بورژوائی" می خواند را افشاء کرد. او پیش بینی کرد که سرمایه داری در درون خود بذر نابودی خود را می کارد. او می دانست که ایدئولوژی های حاکم – مثلاً نئولیبرالیسم – به خاطر این به وجود آمدند تا به منافع نخبگان، به خصوص نخبگان اقتصادی خدمت کنند، زیرا "طبقه

ای که ابزار تولید مادی را در اختیار خود دارد، همزمان نیز بر روی ابزار تولید ذهنی کنترل دارد." و "ایده های حاکم هیچ چیزی بیشتر از بیان ایده آل روابط غالب مادی نیستند... روابطی که یک طبقه را، طبقه حاکم می سازد." او دید که روزی خواهد آمد که سرمایه داری همه ظرفیت خود را به کار گرفته و فرو می پاشد. او نمی دانست این روز کی فرا می رسد. همانگونه که Meghnad Desai نوشت، مارکس "یک اخترشناس تاریخ و نه یک طالع بین" بود. مارکس دقیقاً از توانائی سرمایه داری در نوآوری و وفق دادن آگاه بود. اما او همچنین می دانست که گسترش سرمایه داری تا ابد پایدار نخواهد بود و زمانی که ما شاهد پایان سرمایه داری و فروپاشی جهانی شدن هستیم، کارل مارکس به عنوان آگاه ترین و مهم ترین منتقد سرمایه داری اثبات شده است.

مارکس در مقدمه "کمک به نقد اقتصاد سیاسی" نوشت :

هیچ نظم اجتماعی هرگز ناپدید نمی شود مگر این که تمام نیروهای مولده ای که برایشان در آن نظم جایی هست، رشد یافته باشند و روابط نوین عالی تر تولید هرگز ظاهر نمی شوند پیش از این که شرایط مادی وجودشان در بطن جامعه کهن بلوغ یافته باشد.

به همین جهت است که انسان همیشه آن مشکلاتی را پیش روی خود می گذارد که قادر به حل آن ها است، چرا که وقتی به مسأله نگاهی نزدیکتر می اندازیم، همیشه در می یابیم که مسأله خود تنها وقتی ظاهر می شود که شرایط مادی لازم برای حل آن از قبل موجود بوده باشد و یا حداقل در روند تشکیل باشد.

به عبارت دیگر، سوسیالیسم غیرممکن خواهد بود تا زمانی که سرمایه داری همه پتانسیل خود را برای توسعه بیشتر به کار بگیرد. این که چنین پایانی کی می آید، اکنون سخت است که مورد مشاجره قرار بگیرد و پیش بینی آن نیز احمقانه خواهد بود. برای این که آماده شویم، به مطالعه مارکس فراخوانده شده ایم.

مارکس می نویسد مراحل نهائی سرمایه داری با توسعه هائی که به طور تنگاتنگی برای بسیاری از ما آشناست، مشخص خواهد شد. سیستم سرمایه داری ناتوان از گسترش و تولید سود در سطوح گذشته، شروع به مصرف ساختار هائی می کند که آن را حفظ می نمایند. طبقه کارگر و فقراء را به نام ریاضت کشی مورد طعمه قرار می دهد، آنها را به فقر و بدهی بسیار عمیق تر می کشاند و ظرفیت دولت را برای تأمین نیازهای شهروندان عادی کاهش می دهد. مشاغل، از جمله کارهای تولیدی و موقعیت های حرفه ئی را به کشورهای با نیروی کار ارزان نقل مکان می دهد. صنایع، محل های کار خود را مکانیزه می کند. این امر نه تنها سبب یک اهانت اقتصادی به طبقه کارگر، بلکه سبب اهانت به طبقه متوسط – سنگر سیستم سرمایه داری – نیز می شود که زمانی که درآمدها کاهش می یابد و یا راکد می ماند، با تحمیل بدهی عظیم شخصی، پنهان می ماند. سیاست در مراحل آخر سرمایه داری به تابعی از اقتصاد تبدیل شده و به احزاب سیاسی خالی از هرگونه محتوای سیاسی واقعی و خادم دیکته ها و پول سرمایه داری جهانی منجر می گردد.

اما همانگونه که مارکس اخطار داد، حد و حدودی در ساخت اقتصاد بر روی داریست گسترش بدهی وجود دارد. مارکس می دانست که زمانی می رسد که نه بازار جدیدی دیگر در دسترس است و نه دسته های جدیدی از مردم که بدهی بیشتر را بپذیرند. این همان چیزی است که با بحران وام مسکن بی پشتوانه رخ داد. زمانی که بانک ها نتوانند وام گیرندگان بی پشتوانه جدیدی را خلق کنند، ترتیبات به هم می خورد و سیستم مختل می شود.

الیگارشی سرمایه داری در عین حال مقدار عظیمی از ثروت انباشت می کند که به مثابه باج تحمیلی از آنانی که زیر سلطه الیگارشی سرمایه داری بوده، مقروض و فقیراند کسب می نماید – ۱۸ تریلیون دلار از بهشت مالیاتی خارج ذخیره می کند. مارکس می گوید سرمایه داری سرانجام بازار به اصطلاح آزاد را در کنار ارزش ها و سنت هائی که

مدعی دفاع از آن است، به جریان می اندازد. سرمایه داری در مرحله نهائی خود، سیستم ها و ساختارهایی که سرمایه داری را ممکن ساخت، به تاراج می برد. به اشکال شدید تر سرکوب که سبب مصیبت گسترده ای می شود، متوسل می گردد. دیوانه وار می کوشد سود خود را از طریق غارت و تاراج نهادهای دولتی که متناقض با سرشت اعلام شده آن است، حفظ کند.

مارکس هشدار داد که در مرحله نهائی سرمایه داری، کمپانی های بزرگ در بازار جهانی دست به انحصار می زنند. او نوشت "نیاز بورژوازی به یک بازار در حال گسترش برای محصولاتش، آن را در سراسر کره خاکی تعقیب می کند." ، "بورژوازی باید به هر سوراخ سنبه ای سر بکشد، در همه جا مستقر شود و با همه جا رابطه بگیرد." این شرکت های بزرگ، حال چه در بخش های بانکداری، و چه در صنایع کشاورزی و مواد غذایی، صنایع تسلیحاتی یا صنایع ارتباطات، قدرت خود را معمولاً از طریق تصرف مکانیسم های دولتی به کار می برند تا جلو هرکسی که بخواهد انحصارات آنان را زیر سؤال ببرد، بگیرند. آنها نرخ تعیین می کنند تا سود خود را به حداکثر برسانند. آنها برای معاهدات تجاری چون (TTP) Trans-Pacific Partnership و همچنین (Central American and Free Trade Agreement) CAFTA فشار می آورند (کاری که همیشه می کنند) تا توانایی دولت – ملت را در بازداشتن استثمار از طریق تحمیل مقررات محیطی یا نظارت بر شرایط کاری، ضعیف نمایند و در انتها، این شرکت های انحصاری رقابت بازار آزاد را نابود خواهند کرد.

سرمقاله نیویورک تایمز در ۲۲ ماه مه، به ما دریچه ای می دهد به سوی آنچه مارکس گفت که ویژگی آخرین مرحله سرمایه داری را تشکیل می دهد:

در همین هفته، کمپانی های سیتی کورپ، جی پی مورگن، بارکلیز و بانک رویال اسکاتلند تبهکارانی هستند که در روز چهارشنبه به اتهامات خود اعتراف کردند. اتهام آنها توطئه چینی در مورد ارزش پول رایج در جهان است. بنا به گفته وزارت دادگستری، این توطئه طویل المدت و سودآور، آنها را قادر ساخت بدون توجه به عدالت، قانون یا منافع عمومی، بر سودهای خود بیافزایند.

زمان می گذرد:

بانک ها در حدود ۹ میلیارد دلار جریمه می دهند. این مبلغ توسط وزارت دادگستری و همچنین مقررات فدرال و خارجی برآورد شد. این مثل یک رؤیای شیرین برای کلاهبرداری هائی است که حداقل ۵ سال طول کشید، از اواخر ۲۰۰۷ تا اوایل ۲۰۱۳ و در دوره ای که درآمد بانک ها از تبدیل ارز خارجی حدود ۸۵ میلیارد دلار بود. بنا به درک مارکس، آخرین مراحل آنچه که ما آن را سرمایه داری می خوانیم، اصلاً سرمایه داری نیست. شرکت های بزرگ، هزینه های دولت یعنی در واقع پول مالیات دهندگان را مانند خوک های در آخور، حریصانه می بلعند. صنایع تسلیحاتی با یک مجوز رسمی دفاع ۶۱۲ میلیارد دلاری خود- که بسیاری از هزینه های نظامی دیگر را که در بودجه های دیگر مخفی اند، نادیده می گیرد، هزینه های واقعی ما را در رابطه با خرج های امنیت ملی تا ۱ تریلیون دلار در سال افزایش می دهد- امسال دولت را واداشته است که به صرف ۳۴۸ میلیارد دلار در طی ده سال آینده متعهد شود، تا سلاح های هسته ئی ما را مدرن کرده و ۱۲ زیردریائی اتومی مدل اوهایو، با تخمین هریک ۸ میلیارد دلار بسازد. حال این دو برنامه عظیم تسلیحاتی چگونه قرار است به آنچه که به ما گفته شده است بزرگترین تهدید دوران ماست – یعنی جنگ علیه ترور – بپردازد، خود یک معماست. گذشته از این، تا آنجائی که من می دانم داعش صاحب یک قایق پاروئی هم نیست. ما سالانه حدود ۱۰۰ میلیارد دلار برای اداره اطلاعات – بخوان تحت نظرگیری – خرج می کنیم و

۷۰٪ آن پول صرف پیمانکاران خصوصی می شود، پیمانکارانی مانند بوز آلن هامیلتون که ۹۹٪ در آمد خود را از دولت ایالات متحده کسب می کند. علاوه بر این، ما بزرگترین صادرکننده تسلیحات در دنیا هستیم.

بنا به گزارشات صندوق بین المللی پول، صنعت سوخت فسیلی سالانه بیش از ۰.۳ تریلیون دلار از هزینه های پنهان نگهداشته در دنیا را می بلعد. این مبلغ بنا به گفته صندوق بین المللی پول افزون بر آن ۴۹۲ میلیارد دلار یارانه های مستقیمی است که توسط دولت های دنیا از طریق حذف بدهی، کاهش تخمین ارزش دارائی ها و مدیریت محیطی داده می شود. در دنیای با عقل سلیم، این یارانه ها طوری سرمایه گذاری خواهد شد که ما را از اثرات مرگبار کربن ناشی از سوخت فسیلی رها سازد، اما ما در دنیای عاقل زندگی نمی کنیم.

خبرگزاری بلومبرگ در مقاله ای در سال ۲۰۱۳ تحت عنوان "چرا مالیات دهندگان باید سالانه به بانک های بزرگ ۸۳ میلیارد دلار بدهند؟" گزارش داد که اقتصاددانان تعیین کردند که یارانه های دولت، خرج استقراض بانک های بزرگ را در حدود ۰.۸٪ کاهش می دهد.

این گزارش می گوید "این کاهش، ضرب در کل بدهی های ۱۰ بانک بزرگ امریکا که بیشترین دارائی را دارند، سالانه ۸۳ میلیارد دلار یارانه به مالیات دهندگان می افزاید."

بنا بر این گزارش ۵ بانک بزرگ امریکا - یعنی جی پی مورگن، بانک مرکزی امریکا، شرکت سیتی گروپ، ولز فارگو و کمپانی، گروه گلدمن ساکس - " ۶۴ میلیارد دلار از کل یارانه را به خود اختصاص داده اند، مبلغی که تقریباً برابر با سودهای معمولی سالانه آنهاست. به عبارت دیگر، سود بانک هائی که رأس فرماندهی صنعت مالی ایالات متحده را اشغال کرده اند - با تقریباً ۹ تریلیون دارائی، یعنی بیش از نیمی از اقتصاد ایالات متحده - در غیاب شرکت های بزرگ رفاه عمومی تقریباً برابر با مخارجشان می شود. در واقع، سودی که آنها گزارش می دهند، مبالغی است که از مالیات دهندگان به سهامداران خود آنها انتقال یافته است."

مخارج دولت، معادل ۴۱ درصد تولید ناخالص ملی به حساب می آید. شرکت های بزرگ سرمایه داری قصد تصاحب این پول را دارند، از همین روست خصوصی سازی تمام بخش های نظامی، فشار برای تأمین اجتماعی خصوصی، قرارداد با شرکت های بزرگ برای جمع آوری ۷۰ درصد اطلاعات امنیتی برای ۱۶ آژانس اطلاعاتی ما، همینطور خصوصی سازی زندان ها، مدارس و خدمات مراقبت های بهداشتی مبتنی بر سود مهلک. هیچ یک از مصادره های خدمات پایه ئی، آنها را باکفایت تر نکرده و یا هزینه آنها را کاهش نمی دهد. مسأله این نیست. مسأله تغذیه از لاشه دولت است و تضمین فروپاشی ساختارهای خود سرمایه داری را پابرجا نگهداشته است. همه اینها را مارکس دریافت.

مارکس این تناقضات درون سرمایه داری را روشن کرد. مارکس می دانست که ایده سرمایه داری - تجارت آزاد، بازار آزاد، فردگرایی، نو آوری، خود- توسعه - فقط در ذهن متوهم یک باورمند واقعی همچون آلن گرین اسپن به درد می خورد، و نه در واقعیت. مارکس پیش بینی کرد که احتکار ثروت توسط مشتمت کوچکی از نخبگان سرمایه داری، در کنار استثمار کارگران، به این معناست که توده ها دیگر نمی توانند تولیداتی که سرمایه داری را به جلو سوق داد، بخرند. ثروت در دست های یک مشتمت کوچک از نخبگان متمرکز می شود و ثروتمندترین یک درصدی های دنیا، صاحب بیش از نیمی از ثروت دنیا در سال آینده خواهند بود.

حمله به طبقه کارگر اکنون چندین دهه در جریان بوده است. حقوق ها از سال های ۱۹۷۰ به بعد راکد ماند و یا کاهش یافت. کارخانه های تولیدی به خارج از کشور منتقل شده اند، جایی که کارگران کشورهایی مانند چین یا بنگلادش ساعتی ۲۲ سنت مزد دریافت می کنند. کارگر فقیر مجبور به رقابت با کارگری است که کمی بهتر از سرف ها در

بازار جهانی هستند، تعداد آنها در سرتاسر امریکا افزایش یافته و برای امرار معاش تلاش می کنند. صناعی همچون صنعت ساختمان سازی که زمانی جزو کارهای اتحادیه نی با مزد خوب بود، در حوزه کارهای غیر اتحادیه نی و اغلب با کارگران بدون اسناد، می باشند. شرکت های بزرگ، مهندسين خارجي و متخصصين نرم افزار را که با یک سوم حقوق معمول کار حرفه نی می کنند، از طریق ویزای غیر مهاجرتی و ویزاهای دیگر کاری وارد می کنند. همه این کارگران از حقوق شهروندی محروم هستند.

سرمایه داران به فروپاشی اقتصاد داخلی، که خود آن را مهندسی کردند، با تبدیل شدن به کوسه وام و دلالان جهانی پاسخ می دهند. آنها به طبقه کارگر و فقیر با نرخ بهره گزاف پول قرض می دهند، با آن که آنها می دانند که این پول هرگز نمی تواند بازپرداخت شود. آنها سپس این وام ها، تبادل افول اعتبار و سهام را به صندوق بازنشستگی، شهرها، شرکت ها و نهادهای سرمایه گذاری می فروشند. این آخرین شکل سرمایه داری، بر روی همان چیزی که مارکس آن را "سرمایه ساختگی" نامید، ساخته می شود. و به تبخیر پول منجر می گردد، همانگونه که مارکس می دانست. زمانی که وام گیرندگان وام های بدون پشتوانه شروع به قصور در پرداخت کردند، همانگونه که این بانک های بزرگ و شرکت های سرمایه داری می دانستند این امر اجتناب ناپذیر است، سقوط جهانی ۲۰۰۸ رخ داد. دولت نجات مالی بانک ها را، تا حد زیادی از طریق چاپ اسکناس، پیش برد. اما طبقه کارگر و فقیر را – بگذریم از دانشجویانی که تازه از کالج در آمده بودند – با بدهی شخصی فلج کننده ای باقی گذاشت. ریاضت کشی به سیاست تبدیل شد. قربانیان تقلب مالی وادار به پرداخت برای آن تقلب می شوند. و آنچه که ما را از یک رکود تمام عیار نجات داد، و مارکس آن را در تاکتیک طنز آمیز می یافت، مداخله وسیع دولت در اقتصاد، از جمله ملی کردن شرکت های بزرگی مانند American International Group - AIG و جنرال موتورز بود.

آنچه ما در سال ۲۰۰۸ دیدیم، تصویب یک دولت رفاه برای ثروتمندان بود، به نوعی سوسیالیسم دولتی برای نخبگان مالی که مارکس پیش بینی کرد. اما با این امر یک چرخه بی ثبات رونق و ورشکستگی نیز می آید و سیستم را به از هم پاشیدگی و سقوط نزدیک تر می کند. ما فقط در همان اولین دهه قرن بیست و یکم دو بار دستخوش سقوط بزرگ بازار سهام و فروریختن قیمت املاک و مستغلات گردیدیم.

شرکت های بزرگ که صاحب رسانه ها نیز می باشند، اضافه کاری کردند تا این داستان را که ما از بهبودی بهره مند هستیم، به مردم سردرگم بفروشند. آمار و ارقام اشتغال، از طریق انواع حيله از جمله حذف آنهائی که به مدت یکسال بیکار بودند از فهرست بیکاری، یک دروغ است، همینطور هم تقریباً هر شاخص مالی دیگری که برای مصرف افکار عمومی تولید می شود نیز دروغ هستند. ما در مرحله گرگ و میش سرمایه داری جهانی زندگی می کنیم. مرحله ای که ممکن است ارتجاعی تر باشد از آنچه که انتظارش را داشتیم، اما ایستگاه آخر است. مارکس می دانست که وقتی مکانیسم بازار تنها عامل تعیین کننده سرنوشت ملت – دولت و همچنین جهان طبیعی گردید، هر دوی آنها ویران خواهند شد. کسی نمی داند که این امر کی رخ می دهد. اما وقوع خواهد یافت، شاید در طول زندگی ما، مسلم به نظر می آید. آنتونیو گرامشی نوشت "کهنه در حال مرگ است، و نو توان زایش و تولد را ندارد. در فاصله این مرگ و زایش نو است که اشکال گوناگونی از علائم احتضار آمیز، خود را ظاهر می سازند." چه پیش خواهد آمد، بستگی به ما دارد.

www.truthdig.com

:

منبع

اخبار روز:

یکشنبه ۱۷ خرداد [جوزا] ۱۳۹۴ - ۷ جون ۲۰۱۵